

چالش پادشاهان قاجار با حکمرانان محلی بلوچستان

(۱۲۱۲ تا ۱۲۶۴ ق. / ۱۷۹۷ تا ۱۸۴۸ م.)

محمد پیری*

دریافت مقاله: ۹۴/۰۱/۲۵

پذیرش مقاله: ۹۴/۰۳/۲۹

چکیده

بلوچستان در آغاز حکومت قاجار گرفتار آشوب‌های ناشی از منازعات خان‌های محلی گردید. بخش وسیعی از این منطقه که همواره جزو جغرافیای تاریخی ایران بوده، سرانجام با دخالت انگلستان جدا شد.

پژوهشگر می‌کوشد پاسخ مناسبی برای این پرسش بیابد که آیا قاجارها در آغاز حکومت‌شان توانستند حاکمیت دولت مرکزی را در بلوچستان تثبیت کنند؟ سؤال دیگر این که چه کسانی طی دوران زمامداری فتحعلی‌شاه و محمدشاه در صحنه سیاسی این ایالت نقش‌آفرین بودند؟

چنین فرض می‌شود کشمکش‌های محلی در بلوچستان که ریشه در تاریخ میانه ایران داشت، فرصت تثبیت حاکمیت ایران بر این ناحیه را پس از فروپاشی دولت صفوی و افشاری نداد و دولت انگلستان نیز کوشید از این نابسامانی سیاسی در جهت مطامع استعماریش استفاده کند.

این تحقیق با بهره‌گیری از مندرجات سفرنامه‌ها، خاطرات رجال سیاسی و سایر منابع دست اول، به روش «تحلیل تاریخی» تحولات سیاسی بلوچستان را در یک دوره حساس تحلیل می‌نماید.

این بررسی نشان می‌دهد: بلوچستان در آغاز دوره قاجار کانون ناآرامی‌های فراوانی گردید که دولت انگلستان با فرصت‌طلبی کوشید با فرقه‌تراشی بر نابسامانی آن بیفزاید. قاجارها هم به دلیل درگیری با دولت روسیه و انگلستان و نیز بی‌کفایتی برخی دولتمردان، نتوانستند حاکمیت ایران را بر این نواحی به طور کامل برقرار سازند.

کلیدواژه: قاجاریه، شورش‌های بلوچستان انگلستان.

مقدمه

کوه‌های «بم» و «بشاگرد» که در مشرق بلوچستان امتداد پیدا می‌کنند، حدّ فاصل بین جازموریان در شمال و جلگه ساحلی عمان در جنوب می‌باشند در مشرق، کوه‌های «سعید»، «سرباز» و «بم‌پشت» دنباله این رشته کوه‌ها هستند. نیمه شرقی بلوچستان یا «منطقه سرحد» محل تلاقی دورشته کوه «پیشین» هستند که در شمال، فرورفتگی هامون و لوت را از هم جدا می‌کند. در این قسمت بزرگترین کوهستان‌های بلوچستان وجود دارد و بلندترین قلّه آن «آتش‌فشان تفتان» با ارتفاع ۴۱۵۰ متر است. این کوهستان در جنوب و جنوب شرق ادامه یافته و به مرز پاکستان می‌رسد و قلّه‌های معتبری مانند «کوه سپاهان» (ملک سیاه کوه) و «کوهک» در این رشته قرار دارند.

از نظر آب و هوایی چون بلوچستان در جنوبی‌ترین نقطه ایران و نزدیکترین ناحیه به خط استوا قرار دارد، جزو گرمترین مناطق کشور به‌شمار می‌رود. به خصوص حوزه جازموریان به دلیل پستی زمین، بی‌اندازه گرم است؛ لیکن نواحی کوهستانی مانند تفتان به نسبت خنک می‌باشند. در تابستان نیز بلوچستان زیر نفوذ بادهای موسمی هند قرار دارد. زمستان‌های بلوچستان معتدل بوده و تنها در نواحی کوهستانی تفتان برف می‌بارد. بارندگی‌ها نیز بیشتر در زمستان صورت می‌گیرد. گاهی نیز بر اثر ورود توده هوای مرطوب موسمی از شبه قاره هند، در تابستان باران‌های قابل توجهی در بلوچستان فرومی‌بارد (گنجی، ۱۳۵۳: ۱۵۳-۱۵۲) در یکی از آثار جغرافیایی دوره قاجار، محدوده بلوچستان از

بلوچستان بر کرانه دریای پارس و اقیانوس هند در جنوب شرقی فلات ایران قرار دارد. این سرزمین از دیرباز جزئی مهم از جغرافیای تاریخی ایران به‌شمار می‌آمده است و اگرچه در مجموع گرم و خشک محسوب می‌شود؛ لیکن دارای دشت‌ها و دره‌های حاصلخیزی مانند «بمپور»، «خاش»، «سرباز» یا واحه‌های دیگری است که از دیرباز اقوام ایرانی آن را برای سکونت انتخاب کرده‌اند. این سرزمین دارای ارتفاعاتی ناپیوسته است که حوزه‌های پست داخلی، کوه‌ها آن را از همدیگر جدا می‌کند. مهمترین این حوزه‌های پست عبارت‌اند از «کویر لوت» در شمال، «جازموریان» در مرکز و «هامون» در شمال شرقی، هم‌چنین کوه‌های مرکزی و جنوبی ایران در مثلث بین کرمان، سیرجان و جیرفت نیز توده عظیم و دامنه‌داری را تشکیل داده‌اند. در شمال غربی جیرفت این کوه‌ها به دو رشته شرقی غربی و شمالی جنوبی تقسیم می‌شوند. رشته شرقی غربی که از حدود کوه‌های «بارز» آغاز می‌شوند، مانند دیواری به سمت مشرق امتداد پیدا می‌کنند و کوهستان‌های شمالی بلوچستان را به‌وجود می‌آورند. قلّه‌های معتبر این دیوار کوهستانی عبارت‌اند از «شاهسواران»، «هندیان»، «بزمان» و «برگ»، این رشته کوهستانی نواحی پست دشت لوت و جازموریان را از هم جدا می‌کند و جداکننده برکه‌های شمالی بلوچستان هستند (جازموریان به زبان بلوچی یعنی مکانی که آب در آن جمع می‌شود).

رهبری «میرشکار» بر «کلات»، «خاران»، و «لاس» (۸۹۲-۹۱۷ق/۱۴۸۷-۱۵۱۱) تسلط پیدا کردند. پس از مرگ وی نیز قدرت بین رؤسای بلوچ و سران طوایف تقسیم شد. با قدرت‌گیری امیر تیمور، بلوچستان نیز تابع وی و ضمیمه کرمان گردید؛ لیکن رؤسای مکران در دوره جانشینان وی سر از اطاعت گورکانیان برتافتند. در این دوره هر بخش از بلوچستان در دست یکی از رؤسا و سرداران بلوچ قرار داشت. این وضعیت تا عصر صفویان و تصرف کرمان توسط شاه اسماعیل در ۹۰۵ ق.م/۱۴۹۹م. ادامه یافت؛ اما وی و جانشینانش بر بلوچستان تسلطی نداشتند تا سرانجام شاه‌عباس به سلطنت رسید. این پادشاه به گنجعلی خان حاکم کرمان دستور داد حاکمیت ایران را بر این منطقه تثبیت کند (منجم، ۱۳۶۶: ۳۷۶-۳۷۱) با فروپاشی حکومت صفوی این منطقه از اطاعت ایران سرپیچید؛ لیکن هنگامی که نادر شاه نواحی سند را تسخیر کرد، بلوچستان نیز فرمانروایی وی را پذیرفت. نادر پس از تسلط بر بلوچستان و سند (۱۱۵۲ق.) این نواحی را به سه بخش تقسیم کرد و بخش شرقی بلوچستان را بار دیگر ضمیمه حکومت کرمان قرار داد و حکومت آن را نیز به «امیر محبت» سپرد و او را با لقب خانی به «قصرقند» فرستاد (بهزادی، ۱۳۷۱: ۶۳) با مرگ محبت‌خان نیز «نصیرخان بلوچ» به سمت بیگلربیگی بلوچستان منصوب گردید که تا پایان سلطنت نادر از او اطاعت می‌کرد. نصیرخان بعد از قتل نادر نسبت به حکومت نوبنیاد احمدشاه دُرّانی در افغانستان ابراز اطاعت نمود (کرزن، ۱۳۴۸: ج

شمال به سیستان، از مشرق به «پنج‌گور» و «گیچ» و از طرف جنوب به اقیانوس هند و در غرب نیز به «نرماشیر»، «رودبار» و «بشاگرد» محدود شده است که بین طول ۲۵ تا ۳۳ درجه شمالی و عرض ۵۸ تا ۷۰ درجه طول شرقی قرار دارد. عمده‌ترین مناطقی که در شمال بلوچستان قرار داشت نیز شامل «سرحد»، «لازک»، «جالحق»، «مسکن»، «ایرافشان» و «سرباز» بوده‌اند. در جنوب هم «مکران»، «کوچه»، «باهو» و در غرب «بنت» (ولاشار) و در مرکز «بمپور» واقع شده است که در عصر قاجار ضابط‌نشین بلوچستان بود (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۴: ۳۲۷).

بلوچستان در زمان خلیفه دوم به تصرف اعراب درآمد و به مدت دو قرن زیر نظر فرمانروایانی بود که از طرف خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس منصوب می‌شدند. با ظهور سلسله‌های محلی ایرانی، «مکران» بخشی از قلمرو آنان شد و صفاریان بخش‌های شرقی ایران مانند سیستان، مکران، مولتان و سند را در اختیار گرفتند و فارس را گشودند و به این ترتیب برای کرمان و بلوچستان نیز حاکمانی منصوب کردند. سامانیان نیز بر بلوچستان تسلط داشتند و با فروپاشی خاندان سامانی بلوچستان عرصه منازعات بین سلسله‌های محلی شد (احمدی، ۱۳۷۸: ۱۱۴-۱۱۳). تهاجم مغول موجب کوچ گسترده بلوچ‌ها به نواحی شرقی و شبه قاره هند گردید. در این دوره بلوچ‌ها به رهبری «میرجلال خان» متحد شدند و این رویداد را می‌توان سرآغاز تشکیل حکومت محلی به ویژه در بخش شرقی (کلات) دانست. بلوچ‌ها سپس در بلوچستان شرقی به

۳۱۰/۲). نصیرخان به تدریج حوزه اقتدارش را از شرق بلوچستان تا «بمپور» گسترش داد (سایکس، ۱۳۶۳: ۱۴۰). دیگر امرای بلوچستان نیز تا جایی که قدرت نظامی شان اجازه می داد، قسمت هایی از بلوچستان را تصرف کردند. اینان گاهی هدایایی را به نشانه دوستی و اتحاد برای نصیرخان می فرستادند و او نیز به نوبه خود به امیر کابل ابراز فرمانبرداری می کرد (آوری و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۲۶). نصیرخان پس از مرگ احمدخان در عمل با استقلال بر بلوچستان حکم می راند؛ لیکن با درگذشت وی نظم داخلی بلوچستان فروریخت و هر یک از سران بلوچ درکوشه ای از منطقه قدرت را به دست گرفتند و به جنگ با همدیگر پرداختند (کرزن، ۱۳۸۰: ج ۳۱۰/۲). کریم خان زند نیز با وجود تصرف بیشتر نواحی ایران، قلمرو حکومتش از «نرماشیر» فراتر نرفت. اسقف کلیسای «کارملی» اصفهان هنگامی که از مناطق زیر حاکمیت کریم خان گزارش می دهد، بلوچستان را در سال ۱۱۴۴ق. ۱۷۶۵م. دارای حاکم مستقلی معرفی می کند (آوری و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۲۶، ۳۵۵).

در بلوچستان «ملک» ها نیز از طوایف مهم بودند. این طبقه از زمانی که اعراب بر «مکران» دست یافتند، بر «بمپور» حکومت داشتند. ملک ها در دوره اقتدارشان بر تمام مکران نفوذ یافتند. از این طایفه «ملک دینار» موفق شد بر کرمان و مکران فرمانروایی کند. سرانجام «چاکرخان» در سال ۱۱۸۸ق. ۱۷۷۴م. با خیانت طایفه «نارویی» که از خدمت گزاران ملک ها و محافظ قلعه بمپور بودند، بر «ملک حسین» حاکم بمپور شیخون

زدند و وی را به قتل رساندند. آنان با تصاحب اموال و املاک ملک حسین دم از استقلال زدند. بدین ترتیب در آغاز شکل گیری سلطنت قاجار، بلوچستان در اختیار سران مختلفی از طوایف گوناگون قرار داشت (روانبد، ۱۳۹۱: ۷۰).

بلوچستان در آغاز سلطنت قاجار

بلوچستان و مکران در اوایل قرن نوزدهم میلادی / سیزدهم هجری هرچند جزو قلمرو ایران محسوب می شد؛ اما دولت مرکزی تسلط کاملی بر آن نداشت. در آغاز سلطنت قاجار، «ناصرخان اول» به استقلال در بلوچستان فرمان می راند (سایکس، ۱۳۶۸: ۴۲۲). پس از فتح کرمان توسط «جان محمدخان» در سال ۱۲۰۸ق. ۱۷۹۴م. قلعه های بم و نرماشیر نیز تا حدود بلوچستان به تصرف «آقامحمدخان قاجار» درآمد (خاوری، ۱۳۸۰: ۳۸). وی پس از تسخیر کرمان، دستور قتل عام مردم را صادر کرد و سپس اداره این شهر را به «آقا محمدتقی» و یکی دو نفر از خوانین محلی سپرد (وزیری، ۱۳۵۲: ۵۸۸-۵۸۴). خان قاجار پس از تصرف کرمان بر بم (۱۲۰۸ق.) فرصت گسترش نفوذش را بر بلوچستان نیافت و بار دیگر برای مقابله با شورش «ارایکلی خان» و سرکوب قوای روس، به مناطق قفقاز بازگشت. بدین سبب ادعای برخی از مورخین رسمی قاجار که اظهار می دارند وی قلمرواش را بر بلوچستان گسترش داد درست نیست او نتوانست حاکمیت ایران را بر بلوچستان تثبیت کند و این منطقه هم چنان مستقل باقی ماند. از اثرات نامطلوب عدم

بمپور فراتر نرفته باشد؛ در سال ۱۲۲۵ ق. / ۱۸۱۰ م. «مهراب خان فهرجی» از طایفه نارویی علیه بازماندگان نصیرخان شورش کرد و از «دزدک» تا «بزمان» را زیر سلطه درآورد. در این سال وی با یکی از مأموران انگلیسی که مشغول شناسایی حدود بلوچستان بود نیز ملاقات کرد (پاتینجر، ۱۳۴۸: ۱۲۰). مهراب خان دارای اصل و نسب درستی نبود؛ اما پس از ازدواج با دختر سعیدخان از بزرگان بمپور، نفوذش را به اطراف بمپور گسترش داد. وی در ملاقات با پاتینجر آشکارا بی‌اعتنایی اش به دولت ایران را اعلام کرد و مدعی شد، سال قبل نیز سه ماه «لارستان» و نواحی اطراف آن را در تصرف داشته است (سایکس، ۱۳۶۳: ۱۴۰).

ابراهیم خان در سال ۱۲۱۹ ق. / ۱۸۰۵ م. ابوالقاسم گروسی را به حکومت «بم» و «نرماشیر» فرستاد. وی نیز با جمعی از نیروهای سوار و پیاده از راه کرمان و «ریگ» (منطقه‌ای بین بم و بمپور) تا حوالی «بمپور» آمد و از آن نواحی شتر و گوسفند زیادی غارت کرد و حدود پنجاه تا شصت نفر پسر و دختر بلوچ را اسیر نمود و به کرمان فرستاد. سال بعد نیز ابراهیم خان به وی لقب خانی داد و او را مأمور تسخیر سراسر بلوچستان کرد. ابوالقاسم خان این بار از راه «بزمان» به سوی بمپور حرکت کرد. «شهبازخان» بزمانی رئیس بزمان، «مکسان» و «هودیان» به استقبال وی آمد و با ابراز اطاعت و دادن خراج و آذوقه وی را تشویق به تسخیر بمپور نمود خودش نیز با سیصد شترسوار بزمانی به طرف بمپور حرکت کرد. «مهراب خان نارویی» که

حاکمیت ایران بر بلوچستان، تاخت و تاز و غارت اقوام بلوچ در نواحی داخلی ایران بود (خاوری، ۱۳۸۰: ج ۲ / ۷۳۹).

بلوچستان در دوران سلطنت فتحعلی شاه

فتحعلی شاه در ابتدای سلطنتش، به علت بروز شورش‌های نواحی مختلف ایران، نتوانست آرامش را در بلوچستان ایجاد کند و خوانین بلوچ با استقلال به حکومت‌شان ادامه دادند. در این دوره فرزندان «نصیرخان» نیز موفق نشدند نفوذشان را بر سراسر منطقه حفظ کنند. فتحعلی شاه در سال ۱۲۱۶ ق. / ۱۸۰۱ م. اداره کرمان و بلوچستان را به «ابراهیم خان ظهیرالدوله» داد. وی تا هنگام فوت (۱۲۴۰ ق. / ۱۸۲۵ م.) حکومت این نواحی را بر عهده داشت. یکی از مورخان قاجاری در خصوص دلیل گماشتن «ظهیرالدوله» می‌نویسد: «چون حسن خان پسر تقی خان یزدی حاکم کرمان بود و در آن حکومت استقلالی نداشت و افغانه سیستانی به واسطه قرب جوار از بم و نرماشیر تصرف و تطاولی در بلوکات کرمان همی کردند، لهذا حسینقلی خان عزالدین دولو به احضار حسن خان مأمور و نواب امیرزاده ابراهیم خان بن مهدیقلی خان بنی عم و داماد خاقان کامکار به ریاست کرمان و مضافات آن مفتخر و مأمور گردید (هدایت، ۱۳۸۰: ج ۹ / ۷۵۲۵).

ابراهیم خان به صورت متوالی برای به انقیاد در آوردن خوانین سرکش و سرداران بلوچ به این نواحی لشکر کشید و بخش‌هایی از بلوچستان را تسخیر کرد (وزیری، ۱۳۵۲: ۵۹۰). هرچند به نظر نمی‌رسد نفوذ وی از حدود نرماشیر و حوالی

ایلات بمپور از وی اطاعت می کردند، با شنیدن این خبر از رؤسای «چانف» (مرکز لاشار)، «فهره» و «مگس» (قلعه ای بین سرباز و ایرانشهر) کمک خواست و با دو هزار نفر پیاده و شترسوار برای مقابله با قوای حکومتی به بیرون از قلعه بمپور شتافت. نبرد طرفین یک ماه ادامه یافت و قوای کرمانی که با فرا رسیدن فصل گرما ماندن در بلوچستان را به صلاح شان نمی دانستند، پس از گرفتن تعدادی اسیر و دریافت مبلغی پول دست از جنگ کشیدند و «مهراب خان» نیز عریضه ای همراه یکی از نزدیکانش با هدایایی به خدمت ظهیرالدوله فرستاد و اعلام اطاعت کرد. «ابوالقاسم خان گروسی» پس از بازگشت در بم باقی ماند و فرستاده مهراب خان را به کرمان اعزام کرد. ظهیرالدوله هدایا را پذیرفت و برای مهراب خان خلعت فرستاد و حکومت بمپور و مضافات آن را به او واگذار کرد و تصریح نمود: در زمستان آینده ابوالقاسم خان برای تسخیر سایر نواحی بلوچستان اعزام خواهد شد و از مهراب خان خواست با وی همراهی کند. هم چنین وعده داد مناطق تصرف شده در بلوچستان به او واگذار شده و نزد شاه از موقعیت وی حمایت خواهد شد (روانبد، ۱۳۹۱: ۷۳-۷۱).

ابوالقاسم خان در اوایل سال بعد با دو هزار نیرو برای تسخیر بلوچستان حرکت کرد. مهراب خان نیز چند تن از ریش سفیدان قومش را در «کوچ گردان» (منطقه ای بین بمپور و کرمان) به استقبال وی فرستاد. پس از آن قوای نظامی به نیم فرسخی بمپور رسید و پنج روز توقف کرد. مهراب خان نیز با وجودی که نیازهای آنان را

تأمین می نمود؛ لیکن با دوراندیشی از حضور در اردوگاه خوداری کرد. در این مدت شهبازخان از بزمان با سیصد شترسوار به ابوالقاسم خان پیوست و مهراب خان نیز پسر عمویش را با پانصد پیاده و شترسوار برای راهنمایی و کمک به اردوی ابوالقاسم خان گسیل کرد. مهراب خان به دلیل اتحاد با خان «فهره» (ایرانشهر)، ابوالقاسم خان را تشویق کرد به «لاشار» حمله کند. وابستگان مهراب خان نیز که در «سرمیچ» (قلعه ای در لاشار) حکومت می کردند، از ابوالقاسم خان استقبال نموده و نیازهای سپاهیان را تأمین کردند. به زودی نیروهای ایران به «چانف» که توسط سعیدخان اداره می شد، وارد شدند. در چانف بین قوای ایران و اهالی لاشار درگیری رخ داد. در این بین چون شهبازخان با مهراب خان از قبل کدورت داشت، کوشید بین سعیدخان و قوای دولتی واسطه صلح گردد. ابوالقاسم خان نیز سوگند خورد در صورت اطاعت سعیدخان، جان و مال وی در امان خواهد بود. شهبازخان و «ابوالمعصوم بیگ» برادر ابوالقاسم خان به قلعه رفتند و با دادن اطمینان سعیدخان را به اردوگاه آوردند و صلح برقرار شد. روز بعد سعیدخان هدایا و تعدادی غلام و کنیز را همراه نامه ای اطاعت آمیز برای ظهیرالدوله فرستاد. این حوادث برخلاف انتظار مهراب خان بود و هنگامی که اردوی نظامی به بمپور بازگشت، وی هم چنان به بهانه ناخوشی به استقبال نیامد؛ لیکن آذوقه و علوفه سپاهیان را تأمین کرد و هدایایی برای ابوالقاسم خان فرستاد تا به حاکم کرمان تحویل دهد. خان فهره هم اموالی را ارسال کرد.

به بلوچستان لشکرکشی کرد. در یکی از این یورش‌ها ظهیرالدوله نیز با برخی از خوانین بلوچ حضور داشت؛ لیکن نتوانست بر بمپور دست یابد. سرانجام «سعیدخان رودباری» مهربان را تشویق به تسلیم کرد. روز بعد نیز «محمد قاسم‌خان» به نزد وی رفته و اطمینان داد در صورت واگذاری قلعه بمپور به او امان داده خواهد شد. در پی این مذاکرات مهربان‌خان که زخمی شده بود، خود را تسلیم قوای ایران کرد.

ظهیرالدوله پس از این موفقیت، سردارانش را برای تسخیر سایر نواحی بلوچستان فرستاد. این نیروها طی یک ماه «فهره»، «ابطر»، «مگس» و بعضی از قلعه‌های منطقه «سرباز» را فتح کردند و با غنایم فراوان و با برخی از رؤسای بلوچ به اردوگاه بازگشتند (روانبد، ۱۳۹۱: ۷۸-۷۶).

محمدقاسم‌خان در دوره حکومتش مال فراوانی از چپاول بلوچستان اندوخت و قدرت فزاینده‌ای یافت. سرانجام نیز در سال ۱۲۳۷ق. / ۱۸۲۲م. ادعای استقلال کرد. در پی این سرکشی، ظهیرالدوله به بم لشکر کشید. محمدقاسم‌خان را برکنار کرد و بار دیگر «ابوالقاسم گروسی» را به حکومت بم، نرماشیر و سرداری بلوچستان منصوب کرد و به کرمان بازگشت. ابوالقاسم خان در ابتدای هر زمستان به بلوچستان می‌رفت و رؤسا و حاکمان «بمپور»، «فهره»، «ابطر»، «لاشار»، «پشته»، «فَنوج»، «مگس»، «بُست»، «دزک»، «جالتق»، «سرباز»، «گه» و «قصرقند» به حضورش می‌رسیدند و مالیات‌شان را تقدیم می‌کردند. ظهیرالدوله در سال ۱۲۳۹ق. / ۱۸۲۳م. به تهران احضار شد و پسر

ابوالقاسم‌خان نیز رهسپار کرمان شد و شهبازخان نیز به بزمان بازگشت. در زمستان سال دیگر برای بار سوم ابوالقاسم‌خان مأمور فتح بلوچستان گردید. (روانبد، ۱۳۹۱: ۷۵-۷۳). این بار ظهیرالدوله طی نامه‌ای به وی دستور داد بمپور را تصرف کند تا سایر مناطق بلوچستان نیز گشوده شود. بدین ترتیب قلعه بمپور محاصره شد و مهربان‌خان نیز با گردآوردن گروهی از ایلات بلوچ به جنگ با قوای ایران پرداخت. محاصره چهل روز طول کشید و سرانجام مهربان‌خان پنهانی برای ابوالقاسم‌خان پیام فرستاد: گشودن قلعه بمپور بسیار دشوار است و اگر هم آن را تصرف کنی، ظهیرالدوله دیگر به وجود یک سردار فاتح نیاز نداشته و بم و بلوچستان را به دیگری خواهد داد. پس از این پیام ابوالقاسم‌خان با وی صلح کرد و از راه «ابطر» به «مگس» رفت و با غارت این مناطق به بم بازگشت. وی هدایای مهربان‌خان را برای ظهیرالدوله فرستاد و بهانه آورد گشودن قلعه بمپور به دلیل آن که نمی‌توان در آن نقب زد و فصل گرما هم رسیده است، غیر ممکن است و باید تسخیر آن را به وقت دیگری واگذاشت.

محمدقاسم‌خان چون از تبانی پنهانی ابوالقاسم‌خان و مهربان‌خان اطلاع یافت، کوشید حکومت بم، نرماشیر و بلوچستان را به دست آورد؛ بنابراین، موضوع را به اطلاع ابراهیم‌خان رساند و به همین سبب ابوالقاسم‌خان از حکومت برکنار و محمدقاسم به جای وی منصوب گردید. محمدقاسم خان برای پنج سال حاکم این مناطق بود و در طی حکومتش، بارها با قوای ایران

بزرگش به امور کرمان رسیدگی می کرد. وی سرانجام در تهران به سال ۱۲۴۰ ق. / ۱۸۲۴ م. درگذشت و حکومت کرمان به پسرش عباسقلی خان رسید (روانبد، ۱۳۹۱: ۹۰-۷۹).

تحولات بلوچستان در دوره حکمرانی عباسقلی خان

با شروع حکومت عباسقلی خان، ایالت کرمان در ناامنی فرو رفت. وی بار دیگر محمدقاسم خان را به حکومت بم و بلوچستان منصوب کرد. محمدقاسم خان نیز با قتل ابوالقاسم خان حکومت این نواحی را به دست گرفت و مهرباب خان را پس از هشت سال حاکم بمپور نمود.

حرکات بی خردانه عباسقلی خان ایالت کرمان را در آشوب فروبرد. عمده ترین خطای وی سرکشی علیه حکومت مرکزی بود. او می پنداشت چون لشکر روس آذربایجان و قفقاز را تصرف کرده است می تواند از فرصت استفاده کرده و پادشاه ایران گردد؛ بنابراین، با هشت هزار نیروی کرمانی و چهار هزار شترسوار و تفنگچی بلوچ مجهز به سه عراده توپ و دویست قبضه زنبورک در سال ۱۲۴۲ ق. / ۱۸۲۷ م. از کرمان به سوی تهران حرکت کرد. این نیروها از کرمان تا «انار» در نزدیکی یزد پیشروی کردند. در این محل به دلیل این که در ادامه راه آب کافی برای اردو وجود نداشت، تصمیم گرفته شد نخست نیروی پیاده و توپخانه از منطقه «شمش» عبور کنند و سپس عباسقلی خان و محمدقاسم خان همراه سواره نظام از پی آنها حرکت کنند؛ لیکن این نیروها پس از عبور از منطقه شمش در چادر فتحعلی خان تجمع

کردند و از آن جا که چپاول اموال عباسقلی خان را ساده تر از رویارویی با دولت مرکزی دیدند، تصمیم گرفتند اموال وی را تاراج و او را رها کنند. در پی این تصمیم اموالی که ظهیر الدوله در طی بیست سال اندوخته بود، به تاراج رفت (سپهر، ۱۳۷۷: ۴۰۶-۴۰۴ و باستانی پاریزی، ۱۳۷۱: ۷۶-۶۹).

عباسقلی خان نیز به نزد داییش شاهزاده حسن علی میرزا فرمانفرما به شیراز گریخت و از آنجا به مازندران رفت. محمدقاسم دامغانی هم به قلعه بم پناه برد؛ اما چون او را به قلعه راه ندادند، رهسپار سیستان گردید. سرانجام حکومت کرمان و یزد به شجاع السلطنه داده شد. وی محمد قاسم خان را با تدبیر و حيله به کرمان فراخواند و او را به تهران فرستاد. در پایتخت نیز به دلیل خیانت چشمانش را در آوردند و به دامغان تبعید کردند (سپهر، ۱۳۷۷: ۴۰۶ و ۴۰۸).

بلوچستان در دوره حکمرانی شجاع السلطنه

پس از شورش عباسقلی خان، فتحعلی شاه حکومت کرمان را به «حسن علی میرزا» حکمران فارس داد. وی «شجاع السلطنه» را برای اداره شهر به کرمان فرستاد. اهالی که از این امر ناخشنود بودند، نخست از ورود این شاهزاده قاجاری جلوگیری کردند تا سرانجام با تدابیر «آقامحمدحسین» پیش خدمت خاصه شاه، به اطاعت از وی گردن نهادند.

حکومت خاندان فرمانفرما تا سال ۱۲۴۷ ق. / ۱۸۳۲ م. ادامه یافت (سپهر، ۱۳۷۷: ۴۰۷). در این دوره شورش های زیادی انجام گرفت و

معاهده ترکمن‌چای، دولت ایران در صدد تحکیم نفوذ قبلی خود در این مناطق برآمد؛ لیکن به این دلیل که افغانستان و بلوچستان حافظ مرزهای خارجی هندوستان محسوب می‌شدند، انگلستان به حمایت از حکام این مناطق در برابر دولت ایران پرداخت (رایت، ۱۳۴۸: ۱۹۵-۱۹۴). انگلیس برای تحکیم نفوذش در سراسر بلوچستان از روش هدیه دادن به حاکمان محلی یا ترساندن آنان استفاده می‌کرد (کاظم زاده، ۱۳۷۱: ۴۴۴).

با بازگشت عباس میرزا جنوب شرق ایران میدان رقابت مدعیان قدرت گردید. اهالی کرمان نیز که از سیف‌الملک آزرده بودند، از «فرمانفرما» حاکم فارس دعوت کردند به شهر بیاید. وی نیز کرمان را تصرف کرد و با سپردن حکومت آن به «هلاکو میرزا» و «ابوسعید میرزا» پسران شجاع‌السلطنه، به فارس بازگشت (جهانگیر میرزا، ۱۳۸۴: ۱۷۱-۱۶۹).

تأثیر شورش آقاخان محلاتی بر بلوچستان

موفقیت‌های نظامی حاکمان کرمان و بلوچستان در عصر پادشاهی فتحعلی‌شاه نتوانست پایه‌های حاکمیت ایران را در جنوب شرق کشور تثبیت کند. شکست از روسیه نیز بر ناامنی‌های داخلی ایران افزود و زمینه‌دگرگیری بین حاکمان نواحی یزد، کرمان و بلوچستان را فراهم آورد. سرداران و خوانین بلوچستان نیز با بهره‌گیری از گرفتاری دولت مرکزی اداره‌مناطق چون بمپور را از دست حکومت بیرون کردند.

پس از به سلطنت رسیدن محمدشاه، وی به توصیه‌صدراعظمش «میرزا ابوالقاسم قایم‌مقام»

در هر ناحیه سرداری علم استقلال برافراشت به طوری که عباسقلی‌خان نتوانست حاکمیتش در بلوچستان را تثبیت کند. با درگذشت مهربان‌خان نیز پسرش محمدعلی‌خان حاکم بمپور گردید (روانبد، ۱۳۹۱: ۸۵).

در پی گسترش آشوب‌های نواحی مرکزی ایران، عباس میرزا از طرف فتحعلی‌شاه برای سرکوب این شورش‌ها فرستاده شد. عباس میرزا پس از فرونشاندن ناآرامی‌های این مناطق چون مأموریت داشت به اوضاع خراسان نیز سروسامان دهد، چندان به اوضاع بلوچستان نپرداخت و با سپردن حکومت کرمان به «سیف‌الملک» رهسپار خراسان شد (جهانگیر میرزا: ۱۳۸۴، ۱۵۶). از این تاریخ به بعد، شرق ایران و افغانستان مرکز ثقل رویارویی بین ایران و انگلیس گردید و یک رشته مخاصمات طولانی و پیچیده بین دو کشور آغاز گردید. کوشش اصلی انگلستان حفظ افغانستان به عنوان منطقه حایل در مرزهای هندوستان بود.

این کشور در اجرای این مقصود بر تعداد مأموران در منطقه افزود و با تهدید نظامی به تضعیف حاکمیت ایران پرداخت. دولت مردان انگلیس با ایجاد شورش‌های داخلی در ایران به تداوم ناامنی در مناطق شرق و جنوب شرقی ایران دامن زدند و به هیچ یک از قراردادهایی که با ایران درباره عدم دخالت در امور افغانستان بسته بودند، اعتنا نکرد (کارلوترنزیو، ۱۳۵۹: ۳۸). یکی از مأموران انگلیسی درباره نقش دولت انگلستان در ناآرامی‌های فلات شرقی ایران می‌نویسد: مرز شرقی ایران چون در مدخل هند قرار داشت، مورد علاقه مستقیم انگلیس بود. پس از

حکومت کرمان را به پاس خدمات «آقاخان محلاتی» در تثبیت حکومتش، به او واگذار کرد (الگار، ۱۳۷۰: ۱۹). پیش از این در دوره کریم خان زند حکومت این نواحی به جدوی «حسن علی شاه» داده شده بود. پس از مرگ کریم خان نیز فرزندش ابوالحسن خان کرمان و بلوچستان را اداره می کرد. فرزندش «آقاسلطان محمد» نیز با لقب «آقاخان» بر یزد نفوذ یافت (سپهر، ۱۳۷۷: ۲۹۱-۲۹۰؛ الگار، ۱۳۶۹: ۱۰۲-۱۰۰).

آقاخان پس از رسیدن به حکمرانی کرمان و بلوچستان، کوشید به شورش های پسران شجاع السلطنه و افغانان و بلوچ ها که در فاصله مرگ فتحعلی شاه و جلوس محمدشاه روی داده بود، پایان دهد. با حضور آقاخان در کرمان دو پسر شجاع السلطنه به بم عقب نشینی کردند و آقاخان برادرش ابوالحسن خان را با گروهی از عشایر عطاءاللهی که کیش اسماعیلی داشتند، به تعقیب آنان فرستاد. ایشان به سوی قندهار فرار کردند؛ لیکن دسته های افغان و بلوچ یک سال در برابر قوای آقاخان پایداری کردند. سرانجام بم و نرماشیر توسط آقاخان فتح گردید.

هر چند محمدشاه و قائم مقام به آقاخان روی خوش نشان دادند؛ اما با برکناری و قتل قائم مقام، صدراعظم جدید حاج میرزا آقاسی توجهی به وی نکرد. پس از لشکرکشی محمدشاه به هرات، انگلیسی ها که از این امر ناخشنود بودند، شورش هایی را در مناطق مختلف ایران از جمله کرمان و بلوچستان دامن زدند. آقاخان گزینه مناسبی برای انگلیسی ها برای راه انداختن

جنگ های فرقه ای به شمار می رفت. آقاخان اندکی بعد از تسخیر بم، خبر یافت، حکومت مرکزی مهربان را برای برکناری وی و انتصاب «فیروز میرزا» به کرمان اعزام کرده است. در پی این خبر آقاخان به استوارسازی ارگ بم پرداخت و برادرانش را که برای سرکوبی بلوچ ها به «بمپور» و «راور» اعزام کرده بود، به بم فراخواند. با رسیدن قوای دولتی، آقاخان که تاب مقاومت نداشت، از حاکم فارس درخواست کرد بین او و شاه پادرمیانی کند. به این ترتیب محمدصادق خان پسر عموی محمدشاه نزد آقاخان رفت و وی را امان داد و از قلعه بم به اردوگاه آورد؛ لیکن بی درنگ او را دستگیر، اموالش را مصادره و هشت ماه در کرمان زندانی اش کردند. با دست کشیدن محمدشاه از محاصره هرات، آقاخان نیز اجازه یافت به تهران برود. محمد شاه با این شرط که گوشه گیری اختیار کند وی را بخشیده و آقاخان به محلات باز گشت و نخستین مرحله شورش وی به این ترتیب پایان گرفت (الگار، ۱۳۷۰: ۲۲-۲۱).

دولت انگلیس در جریان محاصره هرات کوشید بلوچستان را از ایران جدا کرده و به امیرنشین کابل واگذار کند؛ لیکن با رفع محاصره این شهر و تهاجم انگلیس به افغانستان که شورش افغان ها و قتل عام قوای این کشور را در پی داشت، سیاست انگلیسی ها تغییر کرد و تصمیم گرفتند تا سراسر بلوچستان را به صورت منطقه ای مستقل در دست حاکمی وفادار به خودشان قرار دهند. در نتیجه تلاش کردند بلوچستان غربی تحت نفوذ ایران را به حکومت کلات یا بلوچستان شرقی الحاق کنند.

آزادخان حاکم خاران پناهنده شده بود- دست دوستی دراز کردند و با دادن وعده حمایت و بستن عهدنامه‌ای که منافع دولت انگلیس را تأمین می‌کرد، وی را به امارت کلات منصوب کردند (۱۸۴۱م). بریتانیا با این سیاست هم خود را از حملات گاه و بیگاه طرفداران «میرنصیر دوم» پسر محراب‌خان رها نید و هم وی را به عنوان حاکم دست‌نشانده در کلات به کار گرفت و رضایت بلوچ‌ها را نیز به دست آورد. در این عهدنامه توافق شد انگلستان در هر جای بلوچستان می‌تواند پایگاه نظامی ایجاد کند و خان کلات هم باید به آنها کمک نماید. «نصیرخان و جانشینانش نیز خراج‌گذار انگلیس گردیدند و مقرر شد یک مشاور انگلیسی همواره در کلات حضور داشته باشد و خان کلات موظف است با او همکاری کند. در این قرارداد قید شده بود که خان کلات حق انعقاد عهدنامه با هیچ یک از همسایگانش را بدون اجازه دولت انگلیس ندارد.

در این زمان حکومت قاجار که نقش بلوچستان را در معادلات منطقه‌ای درک کرده بود، با تمام توان کوشید حاکمیتش را در بلوچستان غربی را حفظ کند؛ اما حکومت کلات که از جانب کمپانی هند شرقی حمایت می‌شد، مانعی مهم در این راه بود و به همین دلیل محدوده تسلط حکومت ایران از حدود خاران و مکران فراتر نرفت.

به دلیل این که بلوچ‌های «مکرانی» به اتحاد با بلوچ‌های «کلاتی» راضی نمی‌شدند و نیز نبود قدرت کافی در حکومت دست‌نشانده کلات

حاکم بلوچستان شرقی در این زمان «مهراب‌خان نارویی» بود. وی تعهد کرد که به آن کشور برای گذر از بلوچستان برای ورود به افغانستان کمک کند؛ اما در بین راه قوای انگلیس مورد حمله بلوچ‌ها قرار گرفتند و تعدادی از آنها به قتل رسیدند. انگلیسی‌ها که گمان می‌کردند مهراب‌خان برخلاف تعهدش عمل کرده است، کلات را محاصره و تصرف کردند (پنجم نوامبر ۱۸۳۹م). آنان با گماردن نیروهای انگلیسی یا افراد دست‌نشانده، تسلط خود را بر منطقه تثبیت نمودند.

«لاودی» (laveday) دستیار کاپیتان «بین» (capitan bean) به فرماندهی نیروهای نظامی قلعه کلات، و «شاه‌نواز خان» به عنوان خان کلات معرفی شدند. «شاه شجاع» نماینده حکومت هندی انگلیس و مجری طرح «بلوچستان بزرگ» نیز بر مناطقی مانند «ماستونگ»، «کویت»، «کچ گنداوا» تسلط یافت و «هرندوداجیل» نیز توسط «رانجیت سینگ» (Ranjit singh) هم‌پیمان «دوست‌محمدخان ابدالی» اداره می‌شد. «خاران» زیر سلطه «آزادخان» بود و «عیسی‌خان» بر ناحیه «وَد» (wadd)، «کمال‌خان» بر «بگوانا» (Bagwana) و «رشیدخان» بر «زهری» (zehri) تسلط داشتند. تمامی این مناطق در بلوچستان شرقی قرار داشتند.

با دامه سرکشی بلوچ‌ها که همزمان با شورش افغان‌ها در سال ۱۸۴۱م. بود، انگلیسی‌ها که نمی‌توانستند به این ناآرامی‌ها پایان دهند، بار دیگر به فکر استفاده از نیروی‌های بومی افتادند. آنان به سوی «نصیرخان دوم» پسر «سهراب‌خان» - که پس از قتل پدرش توسط انگلیسی‌ها به

بگریزد. در این هنگام حکومت انگلیسی هند سعیدخان بلوچ را با مهمات و چند قبضه توپ به کمک آقاخان فرستاد. با دریافت تجهیزات انگلیسی آقاخان بر قوای دولتی پیروز شد و گروهی از سپاهیان محلی نیز به وی پیوستند (محمود، ۱۳۵۳: ج ۲/ ۵۲۰ و روانبند، ۱۳۹۱: ۹۱-۹۰).

در پی این شورش‌ها نیروهای دولتی به فرماندهی «حبیب‌الله‌خان» به منطقه فرستاده شدند. وی در اوایل سال ۱۲۵۷ ق. / ۱۸۴۱ م. به کرمان رسید. «علی‌خان لاری» نیز در همان سال به کمک حبیب‌الله خان برای سرکوب شورشیان بلوچ همراه با سه هزار تفنگچی فرستاده شد (حسینی فسائی، ۱۳۶۷: ۷۸۱). نیروهای متحد در این ناحیه شکست سختی به قوای آقاخان وارد کردند. شورشیان که دیگر توان مقابله با قوای حبیب‌الله خان و فضل‌علی‌خان را در خود نمی‌دیدند، از راه سیستان، لاش و جوین به قندهار عقب نشستند و در نزدیک قندهار راولینسون (Rawlinson) از آنان استقبال کرد. آقاخان در ۱۷ ذی‌قعدة ۱۲۵۷ ق. وارد قندهار شد و حکومت انگلیسی هند روزانه صد روپیه خرج اقامتش را می‌پرداخت (خورموجی، ۱۳۶۳: ۳۱).

بلوچستان پس از شکست آقاخان محلاتی

«محمدعلی‌خان نارویی» حاکم بمپور و بلوچستان پس از شورش‌های داخلی بلوچستان و رفتاری‌های دولت مرکزی، علم استقلال برافراشت. وی از شورش آقاخان استفاده نمود و به ایالت کرمان دست‌اندازی کرد (واتسون، ۱۳۴۸:

برای ضمیمه کردن بخش شرقی بلوچستان تحت حاکمیت ایران، دولت انگلیس به اوضاع داخلی ایران چشم دوخت تا شاید در آنجا عاملی برای جداسازی بلوچستان پیدا کند (ناصری‌نیا، ۱۳۸۸: ۱۶۱-۱۶۰). در چنین شرایطی «آقاخان محلاتی» که از سال ۱۲۵۵ ق. / ۱۸۳۹ م. زمینه شورش‌های تازه را علیه حکومت قاجار آغاز کرد بود، مورد توجه انگلیس قرار گرفت. آقاخان به بهانه سفر حج در ۴ رجب ۱۲۵۶ ق. / ۱ سپتامبر ۱۸۴۰ از محلات بیرون رفت. وی با جعل نامه‌هایی از طرف محمدشاه مبنی بر واگذاری حکومت کرمان، کوشید بدون درگیری حکومت کرمان را به دست گیرد؛ لیکن هنوز در مهریز یزد بود که بهمن میرزا از واقعت باخبر شد و به تعقیب او پرداخت. در جنگی که روی داد، بهمن میرزا شکست سختی خورد و به یزد گریخت. آقاخان پیروزی‌های کوچک دیگری نیز در برخورد با قوای دولتی به دست آورد و برای ایجاد پایگاهی مستحکم برای تصرف کرمان، بر آن شد تا «شهر بابک» را که توسط «کهندل‌خان» امیر قندهار اداره می‌شد، تصرف کند. (کهندل‌خان پس از تسخیر افغانستان به دست قوای انگلیس به دربار ایران پناهنده شده بود).

آقاخان برادرش محمدباقرخان را برای جمع‌آوری نیرو و آذوقه به سیرجان فرستاد و خودش به روستای «رومنی» نزدیک شهر بابک عقب‌نشینی کرد؛ اما پس از چند روز خبر یافت محمدباقرخان به محاصره نیروهای هوادار دولت ایران درآمده است. آقاخان به زحمت توانست برادرش را از محاصره درآورده و به سوی فارس

عدالت پناه بدان حد ابداً رضا نداده ... و ماندگان را از کمند اسرا رهایی فرمود (هدایت، ۱۳۸۰: ج ۱۰/۸۲۸۱).

حبیب‌الله خان در حالی که اسیران شورشی را در قل و زنجیر همراه می‌برد، برای سرکوبی طوایف بلوچ تا پنج منزلی «قندهار» پیش رفت؛ لیکن با رسیدن خبر خشونت‌های فزون از اندازه امیر توپخانه، وی به پایتخت احضار گردید. امیر توپخانه اسیران را به تهران برد. در مسیر راه جمعی از آنان تلف، برخی زندانی و بعضی هم به کدخدایان محلات داده شدند. محمدشاه برای قدردانی از خدمات امیر توپخانه طپانچه‌ای الماس‌نشان به وی هدیه داد. دیگر سرداران سپاه نیز هر کدام فراخور خدمات‌شان خلعت گرفتند (سپهر، ۱۳۷۷: ۷۴۶).

بلوچستان در دوره حکومت عباسقلی خان

پس از فتح بمپور، دولت ایران برای پیش‌گیری از نارضایتی بیشتر اهالی «عباسقلی خان جوانشیر» را به حکومت کرمان و بلوچستان منصوب کرد (هدایت، ۱۳۸۰: ج ۱۰/۸۲۸۵). پیش از اقدامات امیر توپخانه حاکمیت ایران بر بلوچستان تنها به حوالی بمپور محدود می‌شد و اگر گاهی امیر یا سرداری به مناطقی دورتر لشکرکشی می‌کرد، پس از بازگشت لشکریان، دیگر اثری از حاکمیت ایران در آن منطقه باقی نمی‌ماند. سرکوب «محمدعلی خان نارویی» توسط امیر توپخانه با نفوذی وسیعی که در بلوچستان داشت، از خوانین کوچکتر زهر چشم گرفت و تا حدی اطاعت دولت ایران را گردن نهاده و مالیات‌شان را به

۳۱۲). به همین دلیل حبیب‌الله خان از کرمان مأمور فتح بمپور گردید. دلیل اصلی اعزام امیر توپخانه به کرمان و بلوچستان، ناتوانی فضل‌علی خان در برقراری امنیت بلوچستان بود. با فرمان محمدشاه، مهردل خان برادر کهندل خان افغان نیز که به دولت ایران پناهنده شده بود، برای یاری وی اعزام گردید. او نیز با یک صد سوار به طرف بلوچستان حرکت کرد و حصار مستحکم بمپور به محاصره درآمد. سرانجام با پیوستن امیر سعید خان بلوچ که با هزار شترسوار از راه رسید، بمپور به تصرف درآمد (هدایت، ۱۳۸۰: ج ۱۰/۸۲۸۰). امیر توپخانه توانست با تصرف بمپور نفوذ دولت ایران در بلوچستان را به میزان قابل توجهی افزایش دهد؛ لیکن به زودی حوادثی به وقوع پیوست که بار دیگر منطقه را در آشوب فرو برد.

از حوادثی که پس از گشودن قلعه بمپور روی داد، قتل عام اهالی این شهر توسط حبیب‌الله خان بود. در این زمینه یکی از مورخان قاجاری می‌نویسد: «... در روزی که امیر توپخانه به شکار اشتغال داشت و در اردو نبود همانا سربازی به یکی از عورات اسیر بمپوری دست‌اندازی خواست. آن فرقه با یکدیگر موافقت جسته، نخست نسوان را بکشند، آنگاه به فوج به محاربه در آمدند. جوی خون جاری گردید و بسیاری مقتول شدند. بعد از مراجعت امیر توپخانه چون متفرق نشدند، مجدداً قشون نظام طغیان و ازدحام گرفته در قتل آن طایفه اهتمام تمام کردند و امیر توپخانه ... چندین هزار کس از آن طوایف اسیر و قتل کرد... که فی‌الحقیقه پادشاه

نیز توانسته باشد از دست درازی سربازان به اموال مردم جلوگیری کند. آنان به فرامین فرماندهان نظامی خویش بیش از حاکم اهمیت می دادند تا جایی که اگر عباسقلی خان می خواست برای تفریح از شهر خارج شود، سربازان بدون اجازه فرماندهان به وی اجازه خروج نمی دادند. به همین دلیل به زودی نشانه های ناامنی در این ایالت پدیدار شد و وی نیز پس از دو سال به تهران احضار گردید (روانبد، ۱۳۹۱: ۹۵-۹۴).

محمدشاه در ۱۲۵۹ ق. / ۱۸۴۳ م. «فضل علی خان» را بار دیگر به حکومت کرمان و بلوچستان گماشت (وزیری، ۱۳۷۶: ۷۸۹). با ورود حاکم جدید در ۱۲۶۰ ق. / ۱۸۴۴ م. آقاخان که در بمبئی ساکن بود، برادرش محمدباقرخان را با پول نقد و تدارکاتی که حکومت انگلیسی هند تدارک دیده بود، به بلوچستان فرستاد. آنان پس از ورود به بلوچستان در عرض سه چهار ماه نزدیک دو هزار سوار و تفنگچی فراهم آوردند. برادر آقاخان هدایایی را برای بزرگان روستاها فرستاد و از آنها دعوت کرد به او بپیوندند. چندین نامه و سفیرانی نیز نزد محمدعلی خان ناروئی فرستاد و درخواست کرد بمپور را تسلیم کند و وعده داد در صورت همراهی اش برای تصرف کرمان، حکومت آن شهر به وی محول خواهد شد؛ لیکن محمدعلی خان این پیشنهاد را نپذیرفت و محمدباقرخان برای تصرف قلعه بمپور آن را محاصره کرد. دو طرف به جنگ پرداختند و آقاخان برای تقویت قوای برادرش پیوسته نیروهای تازه نفس و پول و تجهیزات می فرستاد. بدین ترتیب روز به روز افراد بیشتری به طمع

موقع می پرداختند. اکنون سیاست قاجارها تغییر کرد و کوشیدند با دلجویی و برخورد ملاطفت آمیز سرداران محلی و اهالی را جذب کرده، از تجدید شورش در منطقه و اتحاد آنان با خوانین نواحی شرقی و حوزه «سند» جلوگیری کنند. اجرای این سیاست به عباسقلی خان جوانشیر حاکم جدید کرمان و بلوچستان سپرده شد. وی نیز به شیوه مطلوبی این مأموریت را انجام داد. محمدشاه برای جبران بی رحمی های گذشته، فرمان داد اسیرانی که به تهران برده و در اطراف به فروش رسیده بودند، خریداری و آزاد شوند. عباسقلی خان برای بازخرید هر فرد یک تومان می پرداخت. با آن که تعداد زیادی از اسیران تلف شده بودند، دست کم سه هزار و ششصد تومان مخارج بازگرداندن آنان شد. مبالغی نیز صرف آذوقه و دادن بذر و وسایل زراعت گردید. محراب خان و دیگر بزرگان بلوچ را نیز با بخشیدن خلعت مورد لطف قرارداد. بدین ترتیب اوضاع بلوچستان آرام شد. به دستور وی در گرفتن مالیات با اهالی مدارا کردند و تا آنجا نرمش نشان داد که اعلام نمود چنانچه در حوزه حکومتی وی مالی به سرقت برود و نتواند از سارقین بازپس گیرند، خودش خسارت وارده را جبران می کند (سپهر، ۱۳۷۷: ۷۶۵). تجارت بلوچستان که مدتی تعطیل شده بود، رونق گرفت و قلعه بم مرمت گردید. در نماشیر نیز دوستانه تفنگچی شترسوار برای محافظت راه ها گماشته شدند (هدایت، ۱۳۸۰: ج ۱۰/ ۸۲۹۶).

با وجود اقداماتی که برای تأمین آسایش اهالی انجام گرفت، به نظر نمی رسد حاکم جدید

شد(روانبد، ۱۳۹۱: ۹۸-۹۷).

با شکست آقاخان، سیاست فرقه‌تراشی انگلستان در بلوچستان ناکام ماند. فضلعلی خان نیز در طی دوره حکومتش به صورت متوالی به بلوچستان نیروهای نظامی اعزام کرد و پیوسته می‌کوشید امنیت این نواحی را تأمین کند. یک بار هم که طایفه‌ای از اشرار بلوچ در نزدیکی کرمان دست به چپاول گشودند، به سرعت آنها را سرکوب کرد. در بازگشت از این عملیات بود که خبر فوت محمدشاه را دریافت کرد(وزیری، ۱۳۷۶: ۷۹۳-۷۹۰).

چنین به نظر می‌رسد با وجود موفقیت‌های فضلعلی خان در مقابله با فرقه اسماعیلیه، وی چندان هم در امر حکومت موفق نبوده است. گزارش‌هایی درباره ناکامی‌های فضلعلی خان در مقابله با دزدان و راهزنان وجود دارد. با این حال وی گویا درصدد بوده حکومت یزد را نیز ضمیمه کرمان کند(سپهر، ۱۳۷۷: ۲۵۲). پس از فوت محمد شاه اهالی منطقه به محض شنیدن خبر درگذشت وی برای برکناری فضلعلی خان و بیرون کردن لشکریانش متحد شدند و دست به شورش زدند. فضلعلی خان نیز که در خارج شهر به سر می‌برد، پسرش محمدعلی‌خان را به شهر فرستاد. در این بین عبدالله‌خان فرمانده محافظان ارگ با اهالی که در این محل پناه گرفته بودند، همراه شد و بین او و محمدعلی‌خان به دلیل عصبیت قومی درگیری ایجاد شد. سربازان طرفین دست به تفنگ بردند. محمدعلی‌خان برج ارگ را به توپ بست؛ لیکن سرانجام سربازان ملایری بر محمدعلی‌خان استیلا یافته قصد زندانی کردن او

دریافت پول و انعام به قوای محمدباقرخان می‌پیوستند. محمدعلی‌خان در طول مدت درگیری پیوسته از فضلعلی‌خان تقاضای کمک می‌کرد؛ لیکن ثمری نبخشید و دست تنها به مقابله ادامه داد(روانبد، ۱۳۹۱: ۹۶-۹۵).

آقاخان نیز در هند بیکار نشست و برای جلب نظر خوانین بلوچستان، برای آنها خلعت و مواجب فرستاد و در نامه‌ای آنان را برای فتح بمپور تشویق کرد. وی در این نامه تأکید کرد: «... به استعداد برادر معزّی‌الیه افزودم و حکم کردم اگر ده لک هم خرج بشود، مضایقه نکنند و حتماً بنفهل [بمپور] را تسخیر نمایند...»(محمود، ۱۳۸۰: ۵۲۳).

آقاخان سپس به بمبئی رفت و برادر دیگرش ابوالحسن خان را نیز برای کمک به بلوچستان فرستاد. سرانجام در زمستان ۱۲۶۲ق/ ۱۸۴۶م. فضلعلی‌خان از کرمان با دو هزار نیرو و سه عراده توپ به سوی بمپور حرکت کرد و دو تن از سرداران بلوچ طرفدار دولت ایران را پنهانی نزد رؤسای بلوچی که به برادر آقاخان پیوسته بودند، فرستاد تا آنان را تشویق کند برادر آقاخان را دستگیر و تحویل دهند. ابوالحسن‌خان که از موضوع باخبر شده بود، با خانواده و سی نفر از خدمت کارانش به طرف چابهار متواری شد. نیروهای بلوچ به تعقیب وی پرداختند و سرانجام او و خانواده‌اش را اسیر و اموالش را غارت کردند. پس از تصرف قلعه بمپور، نیروهای حکومتی ضمن گوشمالی شورشیان نواحی اطراف، به کرمان بازگشتند. ابوالحسن‌خان نیز برای مجازات به تهران فرستاده

را داشتند که عبدالله خان ممانعت کرد. این وضعیت ناپایدار تا ورود «مؤیدالدوله» از طرف ناصرالدین شاه تداوم یافت و با ورود وی امور ایالت تاندازهای سامان گرفت (جهانگیر میرزا، ۱۳۸۴: ۳۱۲-۳۱۱).

اهمیت بلوچستان برای دولت انگلیس

توجه دول اروپایی به ایران از عصر صفویه آغاز شد. البته این روابط در این دوره تا اندازه‌ای دو سویه بود؛ اما در دوره قاجار با توجه به ضعف دولت ایران و فشار نظامی روسیه بر ایران یک سویه گردید. اروپاییان از جمله انگلیس از این ضعف در جهت منافع استعماری شان استفاده کردند. روابط جدید ایران و انگلیس در عصر فتحعلی شاه نیز در چارچوب حفظ مستعمره هند شکل گرفت.

با هجوم «زمان شاه» حاکم افغانستان به مرزهای هند، انگلیس کوشید برای دفع این تهدید از توان نظامی ایران استفاده کند و به همین سبب «مهدی علی خان» (بهادر جنگ) را به ایران اعزام کرد تا فتحعلی شاه (۱۳۱۳ق/ ۱۷۹۸-۹ م.) را برای حمله به افغانستان تشویق کند. مهدی علی خان فربکارانه در دربار ایران اظهار داشت که بر اثر تاخت و تاز افغان‌ها هزاران نفر از شیعیان نواحی لاهور به قلمرو کمپانی هند شرقی پناه آورده‌اند و اگر شاه ایران از ظلم زمان شاه جلوگیری کند، ثواب بزرگی در راه خدا و وطن انجام داده است. وی هم‌چنین شاه را تشویق کرد تا به «محمود میرزا» و «فیروز میرزا» برای به دست گیری قدرت در افغانستان کمک کند (واتسون، ۱۳۴۸: ۱۲۱-۱۲۰).

(۱۲۰).

همزمان با حضور مهدی علی خان در ایران، سفیر زمان شاه نیز با «حاج ابراهیم کلانتر» دیدار و از صدراعظم تقاضا کرد از شاه بخواهد خراسان را به افغان‌ها واگذار کند. این درخواست موجب ناراحتی فتحعلی شاه گردید و به صدراعظم دستور داد به اطلاع زمان شاه برساند، پادشاه ایران مصمم است، قلمرو ایران را در جنوب شرقی به مرزهای دوران صفوی برساند و حاکمیت کامل دولت ایران را بر «هرات»، «مرو»، «بلخ»، «کابل»، «قندهار» و نیز نواحی «تبت»، «کاشغر» و «سیستان» برقرار سازد. فتحعلی شاه هم‌چنین دستور بسیج نیرو برای تصرف این مناطق را داد.

صدور این فرمان زنگ خطر را برای انگلیس به صدا درآورد. سیاستمداران آن کشور از نفوذ معنوی ایران در هندوستان آگاه بودند و برقراری حاکمیت ایران در این نواحی را برای مستعمره هندی خطرناک می‌دانستند؛ لیکن در این مرحله حساسیت چندانی نشان ندادند و بیشتر در اندیشه رفع خطر فوری زمان شاه بودند. به همین دلیل دومین هیأت سفارت به ریاست «جان مالکوم» در ۱۲۱۵ق./ ۱۸۰۰م. را به دربار فتحعلی شاه گسیل کردند (واتسون، ۱۳۴۸: ۱۲۵-۱۲۳).

«مک گرگر» از اولین کسانی بود که بر لزوم شناسایی نواحی مجاور هندوستان تأکید کرد (سایکس، ۱۳۶۳: ۳۸). انگلیس هم که به عمق بی‌خبری خود نسبت به سرزمین‌های پیرامون هندوستان پی برده بود، مأموران شناسایی متعددی را به این مناطق اعزام کرد. «متکاف» به پنجاب، «مانت استوارت الفنیستون» به افغانستان، «چارلز

اکنون بر اساس اطلاعات تازه درباره طبیعت این مناطق و اهالی، می‌تواند اقدامات دفاعی آینده انجام گیرد (آوری و دیگران، ۱۳۸۷: ۳۷۹).

در تمامی قراردادهایی که بین ایران و انگلیس منعقد گردید، تأکید اصلی بریتانیا این بود که از هرگونه حرکت قوای نظامی اروپایی به خصوص فرانسه از ایران به طرف هندوستان جلوگیری کند؛ لیکن به مرور دولت مردان آن کشور دریافتند که خطر فرانسه امری فرعی است و تهدید کننده اصلی منافع آنها در هند، روسیه است و وجود ایران مطیع روسیه را نیز برای هندوستان خطرناک می‌دانستند.

بحث و نتیجه‌گیری

در آغاز روی کار آمدن قاجارها، گرچه بلوچستان به ظاهر از دولت ایران اطاعت می‌کرد؛ اما در عمل دولت مرکزی تسلطی به این نواحی نداشت. سرداران بلوچ مالیات ناچیزی می‌پرداختند و اغلب از پرداخت آن نیز شانه خالی می‌کردند. با درگذشت نصیرخان (۱۲۰۹ق. / ۱۷۹۵م.) وحدت داخلی بلوچستان فروپاشید و خوانین با هم به جدال پرداختند. ناامنی بلوچستان راه‌های بازرگانی شرق را نیز مسدود کرد و دولت ایران به قدری ناتوان بود که نتوانست اقدامی مناسب برای ایجاد آرامش در منطقه انجام دهد. دولت قاجار هم چنین تسلطی بر سواحل جنوب شرق نداشت و سران تیره‌های بمپور، چابهار، باهوکلان، سرباز و دیگر مناطق بلوچستان با استقلال به حیات‌شان ادامه می‌دادند. دولت انگلستان نیز با اهداف استعماری برای افزایش

کریستی و «هنری پوتینچر» نیز به سایر مناطق پیرامون هند گسیل شدند (آوری و دیگران، ۱۳۸۷: ۳۷۸). سفیر انگلیس در ایران نیز به گردآوری اطلاعات پرداخت و «مالکوم» طی نامه‌ای از شیراز گزارش داد که همه اوقات فراغتش را صرف پژوهش در تاریخ این کشور می‌کند. وی سروان «گران» را به کرانه‌های مکران اعزام کرد تا چگونگی نفوذ یک سپاه اروپایی از سواحل جنوبی ایران به هند نفوذ را بررسی کند. گران نیز از چابهار تا بمپور برای گردآوری اطلاعات به گشت و گذار پرداخت. مالکوم هنگامی هم که برای بار سوم راهی ایران شد (۱۲۲۵ق. / ۱۸۱۰م.) کریستی و پاتینچر را که تازه از شناسایی نواحی اطراف سند بازگشته بودند، به بلوچستان فرستاد تا مرزهای شمال مکران را شناسایی کنند. این دو نفر پس از ورود به سواحل مکران از کلات عبور کردند و در منطقه «نوشکی» از هم جدا شدند. کریستی نخست از راه سیستان به هرات رفت و از آنجا راهی کویر مرکزی ایران گردید و سپس از یزد به اصفهان آمد. پاتینچر نیز پس از گشت و گذار در بلوچستان، به سواحل مکران رسید و از آنجا به کرمان، شیراز و اصفهان رفت. وی در این سفر با تعدادی از رؤسا و بزرگان بلوچستان دیدار کرد و اطلاعات مهمی از وضعیت قبایل ساکن بلوچستان به دست آورد (پاتینچر، ۱۳۴۸: ۱۲۰؛ رایت، ۱۳۸۸: ۲۰۵). مالکوم پس از دریافت گزارش افسران در خصوص اهمیت این اطلاعات نوشت: در باره عملی بودن رخنه قوای نظامی از طریق سیستان، بلوچستان یا مکران به هندوستان، اطلاعات چندانی وجود نداشت؛

نابسامانی های بلوچستان برنامه ریزی می کرد و افرادی مانند آفاخان محلاتی را علیه دولت مرکزی برمی انگیزخت و تجهیز می کرد. کوشش های فتحعلی شاه و محمدشاه هم برای به انقیاد در آوردن خوانین بلوچ ثمری نبخشید و حاکمیت ایران از منطقه بمپور فراتر نمی رفت؛ لیکن اقدامات حاکمان این ایالت برای مقابله با خوانین بلوچستان پایه های قدرت شان را سست نمود و سرانجام در عصر ناصرالدین شاه حاکمیت ایران بر بخش غربی بلوچستان تثبیت شد

منابع

آوری، پیترو. (۱۳۸۷). *تاریخ ایران در دوره افشار، زند و قاجار*. ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: دیبا، چ اول.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. (۱۳۶۴). *ممرات البلدان*. تهران: وزارت انطباعات، چ اول.

الگار، حامد. (۱۳۷۰). *شورش آفاخان محلاتی و چند مقاله دیگر*. مترجم ابوالقاسم سرّی، تهران: توس، چ اول.

الگار، حامد. (۱۳۶۹). *دین و دولت در ایران؛ نقش علما در دوره قاجار*. ترجمه ابوالقاسم سرّی، تهران: توس، چ دوم.

باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. (۱۳۷۱). *حماسه کویر*. قم: نشر خرم، چ اول.

پاتینجر، هنری. (۱۳۴۸). *سفرنامه بلوچستان و قسمتی از ایران*. ترجمه شاهپور کوارزی، تهران: دهخدا، چ اول.

جهانگیر میرزا. (۱۳۸۴). *تاریخ نو*. به اهتمام عباس اقبال، تهران: نشر علم، چ اول.

حسینی فسائی، میرزا حسن. (۱۳۶۷). *فارسانه ناصری* [جلد ۱]. به تصحیح منصور رستگار فسائی، تهران: امیر کبیر، چ اول.

خاوری، میرزا فضل الله شیرازی. (۱۳۸۰). *تاریخ ذوالقرنین* [جلد ۲]. به تصحیح ناصر افشارفر، تهران: اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ اول.

خورموجی، محمدجعفر. (۱۳۶۳). *حقایق الاخبار ناصری*. به

کوشش خدیو جم، تهران: انتشارات جم، چ دوم.

رایت، دنیس (۱۳۸۳). *انگلیسیان در ایران*، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران: انتشارات اختران، چ اول.

روانبنند، عبدالله. (۱۳۹۱). *سابقه تاریخی بلوچستان (جغرافیا، تاریخ، طوایف)*. به اهتمام حسین جهانتیغ، زاهدان: طهارت، چ اول.

سالار بهزادی، عبدالرضا. (۱۳۷۱). *بلوچستان سال های ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۷*. تهران: موقوفات محمود افشار یزدی، چ اول.

سالاری، بهزاد (۱۳۷۱). *بلوچستان بین سال های ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۷*. تهران: موقوفات محمود افشار، چ اول.

سایکس، سرپرسی. (۱۳۶۳). *سفرنامه سرپرسی سایکس*. مترجم حسین سعادت نوری، تهران: لوحه، چ اول.

سایکس، سرپرسی. (۱۳۶۸). *تاریخ ایران [جلد ۲]*. مترجم سیدمحمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران: دنیای کتاب، چ چهارم.

سپهر، محمد تقی. (۱۳۷۷). *ناسخ التواریخ*. به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: اساطیر، چ اول.

کارلو ترنزیو، پیترو. (۱۳۵۹). *رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان*. ترجمه عباس آذرین، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ اول.

کازم زاده، فیروز. (۱۳۷۱). *روس و انگلیس در ایران*. ترجمه منوچهر امیری، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چ دوم.

کرزن، جورج ناتانیل. (۱۳۸۰). *ایران و قضیه ایران* [جلد ۲]. مترجم غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ پنجم.

کریستی و دیگران (۱۳۷۸). *جغرافیای تاریخی سیستان (سفر با سفرنامه ها)*، به کوشش حسن احمدی، تهران: انتشارات مولف، چ اول.

گنجی، محمد حسن (۱۳۵۳). *۳۲ مقاله جغرافیایی*، تهران: انتشارات موسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب، چ اول.

محمود، محمود. (۱۳۵۳). *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس* [جلد ۲]. تهران: امیر کبیر، چ چهارم.

- ناصری نیا، محمد رضا (۱۳۸۸). شناخت تاریخی بلوچستان، تهران: انتشارات عقیل، چ اول.
- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۸۰). روضه الصفاى ناصرى [جلد ۹ و ۱۰]. تهران: اساطیر، چ اول.
- واتسون، گرانت (۱۳۴۸). تاریخ ایران دوره قاجاریه. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: امیر کبیر، چ دوم.
- وزیری، احمدخان (۱۳۵۲). تاریخ کرمان. به کوشش باستانی پاریزی، تهران: انتشارات ابن سینا، دوم .
- وزیری، احمدخان (۱۳۷۶). جغرافیای کرمان. به کوشش باستانی پاریزی، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ چهارم.

